

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

غرض دیروز یک عبارتی را از مرحوم شیخ خواندیم حالا آن عبارت را لا اقل تکمیلی کنیم فعلا بحث روایت را ان شاء الله شاید فردا متعرض بشویم ، لکن چون عبارتی از مرحوم شیخ خوانده شد حالا در باب بله در باب فضولی عده ای که قائل شدند عقد فضولی باطل است همین روایت لا تبع ما لیس عندک که مرحوم شیخ هم قدس الله نفسه آورده آن وقت می ماند مساله اینکه آیا این روایت همین طور که مرحوم شیخ فرمودند همین طور است یا نه .

ایشان شیخ دارد و منها النبوی المستفیض من به این مناسبت یک مقداری از بحث خارج شدیم عرض کردیم این نبوی نزد ما وجود ندارد حالا مستفیض ایشان شاید اهل سنت باشد در مصادر آنها هست من دیروز حکیم بن حزام خواندم امروز نگاه می کردم تفسیر قرطبی که ضبط کرده نشد مراجعه کنم مصادر دیگر حکیم ضبط کرده من در ذهنم حکیم بود به هر حال چون ایشان ضبط کرده و این آقایانی که اخیرا کتابها را چاپ می کنند دقت می کنند فعلا به تعبیر ایشان حکیم بن حزام حای اول مفتوح حای دوم مکسور است ، حکیم بن حزام لا تبع ما لیس عندک این را در اینجا البته در حاشیه فقط از سنن بیهقی نقل کرده جای دیگر هم هست .

بله فان عدم حضوره کنایه عن عدم تسلطه علی تسلیمه این هم دیگر توضیح چون این بناست حدیث را بعد توضیح بدهیم عبارت شیخ را نمی خوانیم که ما لیس عندک به معنای این که در اختیار تو نیست لیس عندک حاضر نیست نزد تو لیس عندک ملک تو نیست عرض کردیم این نکته ی فنی اش این نیست که حالا فقط کلمه ی عندک در اینجا

چون اصطلاح قانونی در آن زمان مصطلح نبود الفاظ را باید با شواهد دیگر راهی را که ما شیعه رفتیم مثل این جور روایات که از رسول الله باشد من چند بار توضیح دادم این روایت مثلا لا تبع ما لیس عندک که از رسول الله نقل شده که اصطلاحا ما به آن می گوئیم سنن ، سنن پیغمبر یا اصطلاحا قضیه النبی هم می گویند قضی رسول الله ، قضی رسول الله این قضی در اینجا آن قضاوت مصطلح نیست اشتباه نشود قضی به معنای حکم اینجا قضی مصطلح رفع خصومت بین طرفین است ، اگر خصومتی بین طرفین بود این قضاء مصطلح که محاکم قضایی که الان ما می گوئیم قضائی یا قضاوت ، قضای مصطلح این است لکن قضاء اساسا این نیست قضای فقهاهن سبع سماوات قضای تکوینی هم داریم در خود آیه ی مبارکه است فقضاهن .

بعد به یک مناسبتی توضیحی دادیم که مجموعاً اصلاً ده تا معنا برای قضا ذکر کردند لکن ظاهراً کم و زیاد شده است حالا باید توضیح خاصی دارد که فعلاً در این مقام نیست من جمله از چیزهایی که هست قضا به معنی حکم است آن وقت این گاهی حتی به خدا هم نسبت داده شده لکن متعارف در روایت در قضا به رسول الله است و ليس مؤمن و لا مؤمنة چیست بعدش ؟ اذا قضی الله و رسوله امرا ، این اذا قضی الله و رسوله امرا این قضی در اینجا به معنای حکم است .

یک آقای که خیلی اصرار دارد ولایت فقیه را نفی بکند قضی را در اینجا به معنی رفع خصومت گرفته الله که قضای رفع خصومت نمی کند کسی که نمی رود رفع خصومت مقابل الله بکند که خدا که ... اذا قضی الله و رسوله را گرفته به معنای حکومت و ترافع به معنای قضاوت گرفته خوب دیگر نا آشنایی است ، قضای در اینجا عرض کردیم ما در خود قرآن قضای تکوینی هم داریم فقضاهن سبع سماوات.

علی ای حال آن وقت انما اقضی بینکم بالایمان این قضای رفع خصومت است ، این هم یکی از مناصب رسول الله است که عده ای معتقدند در باب ولایت فقیه همین منصب به فقیه داده شده است ، دقت کردید ؟ آن منصب چون یکی از منصب های پیغمبر اکرم احکامی را که می توانستند به نحو ولایی قرار بدهند به آنها هم قضا می گفتند و عرض کردیم یک روایت واحده هست که اهل سنت آوردند چند تا آوردند لکن یک روایت معروف است اقضیة النبی همین روایت عبادة بن صامت که ما در بحث لا ضرر مفصلش را خواندیم حدود بیست و یک یا بیست و دو تا از قضاء رسول الله است .

این قضاء رسول الله اصطلاحاً بعدها اسمش شد سنن پیغمبر مثلاً در روایت دارد قضی رسول الله بالخمس فی الرکاز ، رکاز یعنی ثابت مرکز کلمه ی مرکز ، مرکز چون ثابت است به آن می گویند مرکز ، رکاز برای ثابت آن وقت اختلاف شد بین فقهای مدینه و عراق عده ای می گفتند که رکاز یعنی گنج چون ثابت است در زمین ، عده ای هم می گفتند رکاز به معنای به اصطلاح گنج است عده ای هم می گفتند معدن که رکاز .

در فقه ما هر دو رکاز است خمس هم در هر دو هست هم معدن روشن شد چون معدن ثابت است گنج هم ثابت است رکاز گفته بشود این جزو اقضیة النبی است یعنی خداوند متعال خمس را به حسب ظاهر در غنائم قرار دادند رسول الله این را اضافه کردند این را من توضیح دادم سنن پیغمبر

یکی از حضار: خصها رسول الله که فرمودید ؟

آیت الله مددی: آن در خذ من اموالهم صدقة است

بعد قضی رسول الله ، در روایت اهل سنت و قضی فی الخمس ، فی الركاز بالخمس این هم جزو اقصیة النبی است اصطلاحاً به اینها می گویند اقصیة النبی یا سنن النبی مفصلاً این سنن پیغمبر را اهل سنت شرح دادند و بحث مهم در دنیای فقه همین سنن النبی هم هست، دقت کردید این سنن النبی یکی از بحث های بسیار مفصل در دنیای فقه است .

مثلاً می گفتند پیغمبر اکرم مارمولک مثلاً نمی خورد سوسمار نمی خورد اما صحابه می خوردند و الی آخره نمی خواهم ، این چیزهایی بوده که پیغمبر قرار دادند جعل کردند این در روایات ما تعبیر سنت بیشتر آمده قضی هم داریم قضی رسول الله لکن اهل سنت قضی شاید از ما بیشتر داشته باشند یکی اش همان روایت عبادة بن صامت است که اقصیة النبی را جمع کردند اینها دیگر توضیحاتش را در جای خودش عرض کردیم دیگر احتیاج به تکرار ندارد .

یکی از اقصیة النبی هم همین لا تبع ما لیس عندک است لکن مشکل این این است که این مطلب را ظاهراً در سال هشتم در فتح مکه به حکیم بن حزام گفتند ، لذا مثلاً این شبهه بوده که این جزو اقصیة النبی نباشد روشن شد ؟ شاید حکم خاصی بوده که برای آن بوده لذا ما عرض کردیم راجع به سنن پیغمبر سه تا مطلب اساسی ما داریم در دنیای اسلام ها نه تشیع ، ۱- آیا این سنن پیغمبر ثابت هست یا نه ، ۲- معنای این سنن پیغمبر چیست ؟ ۳- حدود این سنن چیست ؟

آن وقت بنای شیعه اصولاً فارق بین شیعه و بین اهل سنت قبول کردند که سنن داریم آنها در این ها یا به صحابه یا به فقها یا به تابعین برمی گشتند ، شیعه اعتقادش این بود در هر سه مرحله باید به اهل بیت برگشت این خلاصه ی بحث است من کل فقه و اصول را برای شما جمع کردم .

ما چه در ثبوت سنت چه در معنای سنت مثلاً لا تبع ما لیس عندک رسول الله این سنت را فرموده اصلاً یا نه ، ۲- لیس عندک یعنی چه ؟ یعنی ملک تو نباشد ؟ حاضر نباشد ؟ چه باشد ؟ ۳- حدود این که این لا تبع مثلاً مکروه است مستحب است آیا شامل مثلاً فقط اعیان خارجی است غیره ، این حدود هم همینطور است .

مثلاً من باب مثال لا ضرر ولا ضرار این سنت آیا از رسول الله ثابت است یا نه ؟ و معنای لا ضرر اصلاً یعنی چه فرقی با ضرر چیست و بعد این لا ضرر ولا ضرار مثلاً اگر در یک مرکب بیاید در اجزاء هم می آید یا نه مثلاً یک کسی برایش وضوء ضرری است خوب وضوء نمی گیرد یک کسی وضوء ضرری نیست خصوص دست چپ شستن ضرری است بگوییم لا ضرر فقط دست چپ شستن را برمی دارد بقیه را ، این حدودش است دقت کردید وقتی می گوییم حدود مراد ما از حدود این است ، یعنی آیا لا ضرر شامل اجزاء هم می شود یا لا ضرر جایی می آید که کل عمل را حساب می کنند کل عمل اگر ضرری بود برمی دارد اجزاء را بر نمی دارد این را ما اصطلاحاً می گوییم

حدود پس فرق بین حدود و معنا را خیال نکنید من ملتفت نمی شوم ، یکی اینکه معنای ضرر و ضرار چیست ، اولاً ثابت است لا ضرر عن رسول الله یا ثابت نیست جزو سنن پیغمبر هست یا نه ؟

یا مثلاً فرض کنید که ما یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب یا یحرم من الرضاع عرض کردیم آن وقت نحوه ی سنت خوب دقت بکنید به طور کلی این جوری است گاهی ریشه ی قرآنی دارد در سنت توسعه داده می شود این هم یک قاعده ی کلی مثلاً ما در قرآن داریم دینا بدین غیر مضاعف لا تضار والدۀ بولدها ولا تضاروهن لتضیقوا علیهن ببینید ما اضرار را باب ضاره را یا باب ضرار را در قرآن هم داریم اما در سنت مطلق شد این فرقی این است آنجا لا تضار دقت کردید ؟ این که بحثی که آمده این شد یعنی بحث سنت نکته ی اساسی سنت این شد و اینکه در روایات اهل سنت وقتی آمدند می گویند مثلاً در قرآن این آمده ما این را به آن اضافه می کنیم این اسمش اضافه کردن قیاس شد.

لذا این نکته را دقت کنید در روایت از اهل بیت وارد شد السنة اذا قیست محق الدین سنت را با قیاس در نیاورید سنت از رسول الله باید گرفته بشود روشن شد ؟ چون آن که آیه ی قرآن بود آیه ی قرآن بود دیگر ما در رضاع در قرآن خواهر داریم و مادر امهات اما در سنت مطلق رضاع است دقت کردید ؟ در سنت مطلق است .

مثلاً اسکنوهن من حیث سکنتم این در طلاق رجعی است که سکنی زن مطلق رجعی ، مثلاً عمر می گفت نه مطلقاً حق دارد چه رجعی باشد چه بائن باشد وقتی به او گفتند مثلاً یک زنی نقل کرده که پیغمبر گفته تو از خانه ی شوهرت برو بیرون چون طلاق بائن داده بود گفته بود که لا نترک کتاب ربنا و سنة نبینا خود اهل سنت بحث کردند که این طلاق بائن در قرآن نیامده این چرا می گوید کتاب ربنا این تمسک به اطلاق آیه کرده اسکنوهن من حیث سکنتم من رجعتن لکن آیه ی مبارکه در طلاق رجعی است در طلاق بائن نیست اصلاً ، لکن ایشان می خواهد حتی این سنت پیغمبر را هم از همین کتاب در بیاورد و الا خود اهل سنت نوشتند حرف عمر خیلی عجیب است لا نترک کتاب ربنا این مطالب را من می گویم که این خیلی روشن بشود برای شما اصطلاحاتی که ما داریم آنها دارند راه هایی که ما رفتیم این است که آنها بیشتر سنت را وظیفه ی فقهاء دانستند دقت کردید یا خلفاء راشدین اما شیعه معتقد شد در هر سه مرحله باید برگردیم به اهل بیت آن وقت اگر فرض کردیم روایت لا تبع ما لیس عندک اصلاً در طرق ائمه نیامده دیگر آن بحث ها خود به خود منتفی می شود .

گفتم کلمه ی عندک من ، مرحوم شیخ معنا کردند سعی کردند ایشان نبوی مستفیض گرفتند نه مستفیض نیست اصلاً نزد ما وارد نیست خبر واحد نیست ، بلکه مضمونش وارد شده اما این تعبیر لا تبع ما لیس عندک و بعد هم احتمال دارد برای حکیم بن حزام باشد خاص او باشد و مثلاً در مکه حضرت فرمودند چرا عرض کردم یکی از ثروتمندان بسیار معروف مکه همین حکیم بن حزام است و آن کاروان هایی

که به طرف شام در تابستان و به یمن در زمستان می‌رفتند قسمت‌های مهمش برای همین حکیم بن حزام است مثلاً ایشان فرستاده بود
برایش از یمن عطر بخرند پیغمبر فرمودند تو هنوز عطر به دست نرسیده نفروش تا کاروان نرسیده به مدینه عطر را نگرفتی نفروش لا تبع ما
لیس عندک

یکی از حضار: ولی سلم می‌شود کرد

آیت الله مددی: سلم بله آن اشکال ندارد نسیتة و سلم اشکال ندارد.

این در حقیقت و لذا احتمال دارد که وقتی پیغمبر چون این جور معنا را ندیدم آقایان نوشته باشند من چیزهایی را عرض می‌کنم که
ننوشتند لذا احتمال دارد که پیغمبر بعدها این را تبدیل کردند نهی النبی عن الغرر، یعنی نکته‌ی این این بود این خطاب شخصی به حکیم
بن حزام نیست، نکته‌اش غرر است.

و عرض کردیم چند بار عرض کردیم غرر را به معنای جهل گرفتند به معنای خطر گرفتند به معنای حيله و فریب هم گرفتند و گفتیم
مرحوم نائینی می‌فرماید به هر سه معنا هست یک اگر انسان جاهل باشد فریب می‌خورد اگر فریب خورد در خطر واقع می‌شود این سه معنا
طولی هستند و تعبیر قشنگی است انصافاً نائینی.

لذا شارع مقدس هدفش این بود هر چیزی که موجب خطر آفرینی است و دعوا درست می‌کند و منشاء اختلاف می‌شود این را بردارد،
می‌گوید آقا من یقین داشتم عطر هست حالا دزدها در راه آمدند دزدیدند من لذا به شما فروختم آن می‌گوید من چه کار کنم من از تو
عطر را خریدم بعد هم اصلاً فرض کن عطری را که از تو خریدم مثقالی این قدر است الان عطر شده مثقالی آن قدر دقت می‌کنید؟ این
غرر دارد و لذا احتمال دارد که این حکم شخصی که به حکیم بن حزام گفتند لا تبع ما لیس عندک این را بعد تبدیل شد به یک سنت کلی
رسول الله نهی النبی عن الغرر.

و این سنت بنا شد با آن معامله‌ی کتاب بشود. احتمال این که عمر با تدوین سنن مخالفت کرد احتمالش این است، ما چند تا
احتمال دادیم خودش گفته منشاء کمثنا اهل الکتاب دیروز یا پریروز شرح دادم. یک عدم احاطه‌ی عمر به سنن پیغمبر است حالا یک
شرحی دارد. ۲- ایشان می‌خواست بگوید که سنن پیغمبر منشاء حکومتی دارد من هم که هستم نمی‌توانم این کار را بکنم خوب دقت
بکنید مثل متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما آن می‌دانید متعة الحج این بود که خوب چون تدریجاً مثل الان تدریجاً حج
وارد می‌شدند عده‌ای وارد حج می‌شدند عمره را انجام می‌دادند از حج در می‌آمدند لباس می‌پوشیدند حمام می‌رفتند، عطر مصرف
می‌کردند عده‌ای هم تدریجاً از راه می‌رسیدند گرد آلود و خاک آلود و پیراهن پاره و اوضاع خراب عمر گفت این منظره در مکه مطلوب

نیست این چه منظره‌ای است عده‌ای با لباس و مرتب و اینها عده‌ای با سر و وضع آشفته تازه وارد مکه می‌شوند هر کسی عمره‌ی تمتع هم انجام داد از احرام خارج نشود همان شکل را حفظ بکند همه مثل هم باشند تا برویم اعمال حج را انجام بدهیم این متعة الحج مراد این است .

یعنی وقتی عمره‌ی تمتع را انجام دادیم دیگر لباس نپوشید ، عطر استعمال نکنید ، حمام نروید و الی آخره این طور نشود با این جدیدی‌ها قیافه به هم بخورد نه یک قیافه‌ی واحد داشته باشیم تا همه برویم برای حج ، حج که تمام شد بعد همه از احرام در بیایند و حالت طبیعی پیدا بکنند این متعة الحج است که معنا کردند .

و لذا در کتب اهل سنت هم دارند که اتفاق العلماء بر مخالفت عمر در این مساله در مساله‌ی متعة الحج فقط از دو نفر از تابعین نقل شده که آنها هم حرف عمر را قبول کردند دو نفر از تابعین نقل شده و الا ، الان هم اهل سنت همینطورند در عمره‌ی تمتع در می‌آیند از احرام در می‌آیند ، حرف عمر را گوش نمی‌کنند .

علی ای حال دقت کردید مطلب چه شد ؟ احتمال دارد که نمی‌خواست سنن پیغمبر تدوین بشود تا دستش باز باشد بخواهد سنت را بردارد ، نه فریضه در فریضه دست نمی‌زدند در سنت دست می‌زدند اگر می‌خواستند دست کاری بکنند در سنت رسول الله دست کاری می‌کردند و اگر می‌خواستند اثبات بکنند با قیاس با قیاس سنت را اثبات می‌کردند خوب دقت کنید ، به فرائض دست نمی‌زدند .

آن وقت فرائض این بود که در کتاب بود سنت هم سنت پیغمبر بود در سنت پیغمبر این که عمر این که نوشتند عمر با کتابت حدیث منع کرد این درست نیست عرض کردم چند بار درست است اواخر هم شاید مثلاً گفته بشود ننویسید حدیث را یا زیاد نقل نکنید اما نهی نوشتن برای عمر نیست برای حدیث ابی سعید خدری است اشتباه شده فکر می‌کنم حدیث عن رسول الله است از رسول الله نقل کرده به نظرم بخاری هم دارد این حدیث را من کتب عنی غیر القرآن شیئا فلیمحوا اگر غیر از قرآن چیزی نوشتید پاکش بکن ، آن حدیث منع کتابت حدیث برای این است . ابو سعید خدری است به رسول الله ، این که گفتند عمر منع ، حتی اجلاء اصحاب ما از معاصرین و غیر معاصرین نوشتند که عمر منع من کتابة الحدیث ، این شاید در اواخر عمرش مثلاً گفته چون اواخر معلوم است که حدیث رسول الله زیاد شد مخصوصاً ابو هریره

دارد دیگر حتی دارد به ابو هریره شلاق می‌زد گفت تو مثلاً یک سال و خورده‌ای با پیغمبر این چیزها چیست که نقل می‌کنی از پیغمبر من یک عمر با پیغمبر بودم اینها را نشنیدم تو از کجا گفت آخر تو مشغول خرید و فروش در بقیع بودی آخر می‌گویند چون شغلش خرید و فروش الاغ در بقیع بوده است ، علی ای حال در کتاب دارد الهاک صفق بالبیع بالبیع دارند خودشان و من چون جزو اصحاب صفة

بودند ابو هريره فوق العاده فقير بود لذا در همان مسجد پيغمبر می خوابید یک صفيه ای بود که پنجاه تا کمتر بیشتر از فقرا آن جا بودند ابو هريره جزو اصحاب صفيه است به اصلاح جزو آنهایی است که هیچ جا نداشتند در گوشه ای از مجلس یک سکوی بود روی سکو می خوابیدند .

یکی از حضار : مبرطش بوده ؟

آیت الله مددی : نفهمیدم ؟

یکی از حضار : عمر لعنة الله عليه شغلش را گفتند مبرقش

آیت الله مددی : مبرقش یعنی رنگ به رنگ به اصطلاح رنگارنگ

یکی از حضار : مورطش

آیت الله مددی : خودش برقشه به معنای

یکی از حضار : کان عمر فی الجاهلیة مبرطشا

آیت الله مددی : اینجا نمی دانما به چه معنی می دهد . علی ای لکن مبرقش را فکر می کنم عرب ها فعلا بیشتر در این سنگ هایی هست

که چند رنگ است .

یکی از حضار : هو الساعی بین البائع والمشتري

آیت الله مددی : ها دلال به اصطلاح آن وقت مبرطش باید باشد .

علی ای حال حالت دلالی و مثل این بنگاهی ها بنگاه املاک و ماشین و اینها . علی ای حال آن را ندیده بودم این عبارت را ندیده

بودم . علی ای حال ان شاء الله روشن شد این حدیث الان در مصادر ما نیامده وقتی نیامد دیگر آن معنایش به طریق اولی بعد هم

حدودش به طریق اولی این اکراه را در ذهنتان دائما باشد این که مرحوم شیخ فرمودند بله ایشان دارد که یکون مساوقا للنبوی الآخر لا بیع

الا فی ما یملک البته این هم یملک هم خوانده شده یملک هم خوانده شده این مشکل این روایت لا بیع الا فی ما یملک البته بله روایت به

نظرم یک روایت دیگری ولا بیع ما لیس عندک این را داریم این در حدیث چیز نیست نبوی مستفیض نیست این در حدیث امام صادق که

عرض کردم در سندش سلیمان بن صالح است که به نظر ما مشکل سندی دارد این لا عتق الا فی ما یملک و لا طلاق الا فی ما یملک این

دو تا مساله به اصطلاح در آن زمان متعارف بود در باب نکاح یک چیزی متعارف بود که سنی ها داشتند و ما هم قبول نکردیم برای اینکه

یک کسی مثلاً حالا به خاطر زنش یا کذایی با یک خانم دیگری ازدواج نکند می‌آمد می‌گفت من قسم می‌خوردم من اگر یا نذر می‌کنم اگر با این زن ازدواج کردم مطلق فهی طلاق هنوز با او ازدواج نکرده طلاقش می‌داد دقت کردید ؟

این راهی بوده برای اینکه مثلاً برای جلب رضایت خانم مثلاً من با زن دیگری ازدواج نمی‌کنم اگر ازدواج کردم فهی طلاق این محل کلام بود که این طلاق درست است یا نه این طلاق الا فی ما یملک مراد این است این طلاق اصولاً باطل است یعنی طلاق باید بعد از ازدواج باشد هنوز ازدواجی انجام نگرفته طلاق نمی‌شود داد .

عتق هم همینطور برای اینکه یک مثلاً کنیزی را مالک نشود بگوید من هر وقت قسم می‌خورم عهد می‌کنم نذر می‌کنم هر وقت مالک این کنیز شدم آزاد بشود ، عتق روشن شد ؟ این یکی از مطالبی بوده که در آن زمان بوده و در روایات ما قبول نشده است . این لا ملک الا ، لا بیع الا فی ما یملک را از کنز العمال از مستدرک نقل کرده جلد ۱۳ مستدرک من نشد مراجعه کنم دیروز بنا بود مراجعه کنم یادم رفت ، صفحه‌ی ۲۳۰ اگر آقایان دارند این را بیاورند احتمال می‌دهم مستدرک از عوالی گرفته چون در ذهنم این طور است که این در عوالی است مستدرک از عوالی گرفته است باب اول من ابواب عقد البیع و فلان حدیث ۳ و ۴ ایشان در آنجا این را نقل کرده از آن عوالی .

به نظر من نشد مراجعه کنم چون دیگر وضع ما یک جوری است که الان راه رفتن در کتابخانه برای ما

یکی از حضار : لا يجوز بیع مال لا یملک را می‌فرماید ؟

آیت الله مددی : لا طلاق الا فی ما یملک و لا عتق الا فی ما یملک و لا بیع الا فی ما لا یملک نوشته

یکی از حضار : نوشته لا يجوز بیع مال حالا مصدر

آیت الله مددی : نه آن چیز دیگری است آن توقیع امام عسکری است آن بعدش است .

یکی از حضار : ها همین است شیخ طوسی در نهایه از امام

آیت الله مددی : آن در توقیعات امام عسکری است ما یکی از توقیقات نسبتاً مهمی که در قم داریم که تولیدش در قم است یک توقیعاتی است که مرحوم صفار به امام عسکری نوشته چند دفعه عرض کردم توقیعات علمای ما به امام هادی خیلی زیاد است و متأسفانه حتی حوزه‌های علمیه‌ی ما هم خبر ندارند یعنی واقعاً یکی از کم لطفی‌های حوزه و خیلی عجیب است عجایب روایات در آن جاست در این توقیعاتی که از امام هادی است و لکن در خیلی‌هایش نوشتند کتبت الیه ملتفت نبودند که این الیه یعنی امام هادی لکن از امام عسکری مهم‌ترین توقیعی که ما در قم داریم صفار به امام عسکری نوشته بود و فکر می‌کنم مرحوم صدوق در جلد ۳ به یک مناسبتی

می گوید و هی بخطه عندی به خط خود امام عسکری و خط صفار نزد من است در جلد ۳ یک جایی دارد یک حدیثی از کلینی نقل می کند و می گوید و لا افتی بهذا الحدیث شاید در توقیع صفار .

یک مقاله ای هم اخیرا دیدم در این مجلات تخصصی جمیع این توقیعات را جمع کرده از کافی بیشترین عددش از فقیه است در کافی هم آمده اما بیشترین عددش در فقیه است تهذیب هم دارد و این توقیعاتی است که مرحوم محمد بن حسن صفار به امام عسکری نوشته و تا زمان صدوق هم موجود بوده بعینه

یکی از حضار: در کافی همه ی این قیود را نقل نمی کند ؟

آیت الله مددی: ها همه یک جا نقل نشده است ، متاسفانه همه یک جا ، چند تایش در کافی است چند تایش در فقیه است چند تایش در تهذیب است متفرق نقل شده عرض کردم یک مقاله ای دیدم اینها را همه را جمع آوری کرده است .

یکی از حضار: یعنی واقعا قبول داشتند توقیع حضرت است باید به عنوان روایت نقل می کردند .

آیت الله مددی: ظاهرا به مقدار حاجت در مصنفات اخیر به مقدار حاجت دیگر یعنی کتابها حجمش کم بشود اگر می خواستند همه اش را نقل بکنند خوب حجم کتاب زیاد می شده است .

این لا طلاق را از مستدرک دارید آقایان مستدرک ، لا بیع الا فی ما یملک عبارت این است دیگر .

یکی از حضار: لا طلاق الا فی ما تملک از عوالی است .

آیت الله مددی: عرض کردم دیروز در ذهنم از قدیم ، قدیم حالا ۲۰ سال قبل ۳۰ سال قبل در ذهنم بود که این از عوالی است در ذهنم دیروز گذشت که نگاه کنم مع ذلک مراجعه کنم به مستدرک ولی در ذهنم بود از عوالی است گفتم خود گفتم در ذهنم بود لکن نشد نگاه بکنم اعتماد به ذهن کردم و حافظه ی ما هم این ایام خراب شده است به هر حال ظاهرا درست بود این را مستدرک نقل می کند از عوالی ، عوالی هم از اهل سنت گرفته نه برای ما نیست .

حالا عوالی هم چون مختلف است من نمی خواهم وارد بحث عوالی بشوم اگر حال داشتم یک توضیحی می دادم که این در کجای

عوالی است کدام جلد عوالی نوشته ؟ ننوشته ؟

یکی از حضار: جلد ۲ .

آیت الله مددی: جلد ۲ خیلی خوب ، عوالی یک مقدمه دارد و ۴ فصل دارد که از کتب مختلف بعضی از علامه است و بعضی از ابن

فهد است جلد ۱ مقدار معظمش خیلی نا مربوط است خیلی به هم ریخته است بقیه اش به این نا مربوطی نیست یعنی مرحوم حاجی

نوری در مستدرک سعی می کند عوالی را توثیق بکند قبول بکند می گوید مقدمه اش را قبول دارم خیلی به هم پاشیده است مقدمه ی عوالی خیلی سخت به هم پاشیده است اما آنهایی که از علامه هم نقل کرده آن هم به هم پاشیده است لکن بهتر از مقدمه اش است از مقدمه اش این یا برای علامه است یا برای ابن فهد است و اینهاست جلد ۱ نیست اگر جلد ۲ بود از آن به هم پاشیده ها بود .

یکی از حضار : از عمرو بن شعیب گفته

آیت الله مددی : ها عمرو بن شعیب این نیست نه .

یکی از حضار : لا طلاق الا فی ما تملک و لا بیع الا ما

آیت الله مددی : چه کسی آقا ؟

یکی از حضار : اولش که لا بیع الا فی

یکی از حضار : نه یکی اش را در باب تجارت آورده

آیت الله مددی : ولا طلاق الا فی ما تملک ، چطوری است ؟

یکی از حضار : عمرو بن شعیب عن ابیه عن جدّه

آیت الله مددی : این که ما نداریم مصدرش کجاست ؟

یکی از حضار : خود عوالی را ؟

آیت الله مددی : بله

یکی از حضار : عوالی را الان نگاه می کنم .

یکی از حضار : در خلاف شیخ طوسی که آمده

آیت الله مددی : عمرو بن شعیب که برای ما نیست ، عرض کردم عمرو جزو نواصب است دیروز عرض کردم توضیح دادم حالش را

حالا یک روایت عجیبی نزد اهل سنت هست این خیلی عجیب است چون عرض کردم نوهی نوهی عمرو عاص است و به اسم جد

اعلایش هم هست این رافضی معروف ، ناصبی معروف همین که گفت السنة السنة یا امیرالمؤمنین به عمر بن عبدالعزیز اشکال کرد که

سب علی بن ابی طالب را بر ندارد ، گفته بود این سنت است در اینجا .

در کتب اهل سنت دارد از این برادر عزیز ما آقای جلالی در این تدوین السنة الشریفة در حاشیه اش از یک مصدر اهل سنت نقل

می کند الان مصدرش در ذهنم نیست چون حالا هم حالش خوب نیست ان شاء الله خداوند به ایشان شفای کامل بدهد بسیار مرد

بزرگواری است آقای سید محمد رضا جلالی ، ایشان در آنجا نقل می کنند از یکی از اهل سنت که من فکر می کردم که روایات عمرو بن شعیب را جمع بکنم در خواب پیغمبر را دیدم گفت داری روایت یک خنزیر خوک را جمع می کنی من را آورد عمرو بن شعیب را نشانم داد خیلی عجیب است این روایت خود اهل سنت نوشتند که پیغمبر در خواب عمرو بن شعیب را به این نشان داد که به صورت خنزیر است خیلی چیز تعجب آوری است انصافا من ندیده بودم در کتاب ایشان در حاشیه اش نقل کرده حالا صفحه اش هم در ذهنم نیست .

علی ای حال عمرو بن شعیب که عرض کردم دیروز توضیحاتش را عرض کردم

یکی از حضار: از چه کسی می خواسته جمع کند روایت او را ؟

آیت الله مددی : نمی دانم یکی از همین سنی ها ، بعد پیغمبر می فرمایند می خواهی روایت این خنزیر را ، می گوید روایت را کلمات این خنزیر را گفتم خنزیر کیست یا رسول الله ، من را آورد عمرو بن شعیب را نشان داد گفت این خنزیری که این گفتیم این است انصافا هم رؤیای صادقه است .

به هر حال از این مطالبش بگذریم و باز هم انصافا هم بخاری و هم مسلم نقل نکردند بقیه نقل کردند انصافا و احمد حنبل مقدار زیادی از مسند عبدالله عمرو عاص از این سند است اصلا این سند عرض کردم سند واحدی است اصلا عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله این سند واحدی است دیروز توضیحاتش را عرض کردم .

بله در این دارد لا بیع فی ما لیس عندک این را دارد این یک در این دارد ما هم داریم این را ما داریم لکن این عبارتی است که در همین صحیفه ی صادقه آمده است صحیفه ی صادقه یکی از دوستان چون در کار کتاب و اینهاست به او گفتم اگر بشود یک نسخه برای من تهیه کن لکن من یک مقداری را که نقل می کنم از همین که در اینترنت هست کامل به نظرم دو چاپش هم هست صحیفه ی صادقه در اینترنت دو چاپ از این کتاب شده لکن تجمیع است اشتباه نشود باز سازی کردند مجموع روایاتش را از مصادر مختلف چون آن هم مختلف است یک روایتش در یک جا آمده یک روایتش در یک جا آمده است مختلف است در مسند احمد زیاده تر آمده یک جا جمع آوری کردند به نام صحیفه ی صادقه من به نظرم بود که خودش گفته هزار حدیث اما نگاه کنید اگر در این دستگاه ها دارید به نظرم این که چاپ شده از ۱۰۰۰ تا بیشتر است این که الان چاپ شده چون یک کلامی که از خود عبدالله بن عمرو نقل شده که این صحیفه ی صادقه این هزار حدیثی است که من شنیدم لفظ هزار در ذهنم است حالا اگر اشتباه نکرده باشد در ذهنم هست که حالا شاید دقیق هم نباشد این که چاپ شده از هزار تا بیشتر است عددش بیشتر است علی ای حال آن که برای آن لا عتق آن عمرو بن شعیب از عوالی اللآلی باز نقل کرده است

یکی از حضار: بله

آیت الله مددی: آن را باید نگاه کنیم کدام فصل کتاب است خیلی عجیب است. نه این چون مگر در کتب ما لا طلاق مگر در همین خلاف شیخ طوسی آمده باشد و الا اصولا در اصحاب ما عمرو بن شعیبی عن ابیه نداریم اصلا کلا یکی از حضار: مستدرک است.

آیت الله مددی: مستدرک نقل کرده از عوالی، بله آقا؟ مستدرک از عوالی نقل کرده عوالی هم که خوب ضعیف است این حدیث هم عرض کردم بله این توقیع عسکری و فی ما ورد فی توقیع العسکری سلام الله علیه الی الصفار تا آن جایی که من می دانم از امام عسکری همین یک توقیع است.

یکی از حضار: توحید شیخ صدوق هم دارد عمرو بن شعیب عن ابیه

آیت الله مددی: در فقیه آمده؟

یکی از حضار: نه فقیه نه توحید.

آیت الله مددی: خیلی خوب.

علی ای حال عرض کردم این کتاب عمرو بن شعیب خیلی بعد بین اهل سنت مشهور می شود ما یک عنوانی را مطرح کردیم این عنوان خوبی است رویش کار بشود خوب است از اوائل قرن دوم از نوادگان صحابه مجموعا بعضی هایش به صورت رساله یعنی کتاب بعضی هایش هم به صورت حدیث مفصل از صحابه نقل کردند. این را ما داریم شاید اولینشان مسند زید باشد شاید اولینشان این مثلا این جوری است زید از پدرش حضرت سجاد از پدرش امام حسین عن علی روایت عمرو بن شعیب هم همینطوری است عمرو بن شعیب از پدرش شعیب از جدش عبدالله بن عمرو عن رسول الله.

این روایتی که من گفتم برای عباد بن صامت اقضية النبی آن هم همان طور است، نوهی عباد از عباد عن رسول الله اینها تقریبا همه شان تاریخ شان بعد از ۱۰۰ است دیگر من نمی خواهم شرح بدهم این هم یک مطلبی است از مطالب یک مقدار از نوشتارهایی که بعد شده بستر فقهی شده نوشتارهایی است که نوادگان صحابه از جدشان نقل کردند که یکی اش هم نزد ما الان معروف تر همین مسند زید است دقت می کنید؟ مسند زید سند روشنی ندارد به هر حال لکن دیگر از اینهایی که ما داریم یکی اش هم کتاب جناب سکونی است، سکونی عن جعفر عن ابیه بعضی ها دارد عن ابیه عن علی بعضی ها دارد عن جعفر عن آبائه عن علی، این هم البته این ۱۸۰ وفاتش ۱۸۰ است سکونی یک مقداری هم ما از امیرالمؤمنین داریم یکی مسند زید است یکی کتاب سکونی است.

ابوالبختری که توصیف شده اکذب البریه ایشان هم همین سند را می آورد عن جعفر عن ابیه یا عن آبائه عن علی قال رسول الله ، ما علی ای حال یکی دیگر هم که داریم غیاث بن کلوب است عن اسحاق بن عمار عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی قال رسول الله ، حالا اینها را اگر بخواهیم یکی یکی بگوییم ، این خیلی لطیف است جمع آوری اینها مجموعه ای هستند که از نوادگان صحابه از آبائشان از صحابه عن رسول الله نقل کردند . این مجموعه بعد از قرن اول از اوائل قرن دوم جا گرفت خود این عمرو بن شعیب علی ما ببالی را نگاه کنید عمرو بن شعیب بن محمد بن عبدالله بن عمرو عاص به نظرم متوفای ۱۲۶ است زمان امام صادق وفاتش زمان امام صادق است به نظرم زمان امام صادق است به نظرم ۱۲۶ باشد که عمر بن عبدالعزیز که متوفای ۱۰۱ است را درک کرده است .

علی ای حال این هم ۱۲۶ است زید هم که در ۱۲۱ یا ۱۲۲ شهید شده است ، این ها را اگر دقت بکنید تمامشان آن آقای دیگر هم که الان گفتیم نوهی عبادۀ آن نوهی عبادۀ ۱۳۲ یا ۱۳۳ وفاتش است ، اینها تماما از نوادگان صحابه هستند که از صحابه عن رسول الله نقل کردند و اینها در دنیای اسلام چه شیعه چه سنی و چه زیدی مقدارش جزو ادلهی شرعیه شده دقت کردید این خودش یک بایی است چون این باب را باز نکردند این حقیر سرا پا تقصیر چون کارهای فهرستی داریم این باب را باز کردیم و توضیحاتش را عرض کردیم .

یکی از حضار : توفی سنة ثمانه عشر و مائة صد و هجده

آیت الله مددی : صد و هجده ؟ من صد و بیست و شش در ذهنم بود خوب قبل از زید است اگر باشد قبل از زید می شود این توقیع عسکری لا يجوز بیع ما لیس یملک خوانده بشود مثل حشرات ، ما یملک به درد فضولی می خورد بعد هم اینجا چون لا يجوز دارد احتمالا مراد از جواز وضعی باشد یعنی نافذ نیست مگر اینکه مالک اجازه بدهد دیگر نشد ما می خواستیم آیه را بخوانیم دیگر نرسیدیم امروز وقت ما فعلا به این روایات گذشت .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین